بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 16 فروردین 1395.

بحث در مورد تعدی از مرجّحات منصوصه بود. مرحوم شیخ به ادله ای که عمده آن سه دلیل بود تمسک کرده بودند بر تعدی. دلیل اول این بود که وصف اصدق در مقبوله عمر بن حنظله و اوثق در مرفوعه زراره، کاشف از این است که ملاک مرجّحیت، طریقیت به واقع است. مرحوم آخوند در پاسخ فرموده بودند که ما دلیل نداریم که اقربیت به واقع تمام الملاک باشد. ممکن است خصوصیات آن سبب خاص هم دخالت داشته باشد. خصوصا در جایی که یک سری مرجّحاتی ذکر شده است که مرجّحیت آن فقط تعبدی است که شارع به اوصاف اعدلیت، افقهیت و اورعیت بود. بعد فافهم ذکر کرده بودند این فافهم را آقایان معمولا فافهم تمریضی گرفته اند فرموده اند که ایشان اشاره به این است که اورعیت و افقهیت و اعدلیت می تواند به جهت اقربیت به واقع باشد. ولی عرض کردیم که مرحوم آخوند این ففهمشان تمریضی بلکه برای دفع مقدر است چون بعدا ایشان تکیه می کند روی اینکه افقهیت و اعدلیت و اورعیت تعبدی است و به ملاک اصدقیت نیست. اصلا روی این اصرار داد و نتیجه گیری می کند که وقتی ما می خواهم تعدی کنیم، تعدی به مزیتی که منشأ اقربیت به واقع باشد فقط نباید به این تعدی کرد. باید به مطلق مزیت تعدی کرد. این را رویش تکیه دارد خب این با این فرمایش ناسازگار است. به نظر می رسد که ایشان اساسا برای دفع همین اشکالی که آقایان به عنوان اشکال مطرح کرده اند فافهم را گفته اند و محصّل فرمایش مرحوم آخوند هم این است درست است که اورعیت و افقهیت و اعدلیت احیانا می تواند جنبه طریقیت داشته باشد ولی اطلاق قضیه اقتضا می کند جایی که افقهیت هیچ دخالتی در طریقیت هم نداشته باشد، جایی که اورعیت هیچ دخالتی در طریقیت نداشته باشد به خاطر کثرت عبادات باشد و هیچ گونه اورعیت، این تعبیر در عبارت بعدی مرحوم آخوند است که این اوصاف گاهی اوقات به خاطر اموری است که ربطی به افقهیت ندارد. تکیه دارد بعدا در این عبارت و اشاره اصلا به دفع همین اشکالی است که آقایان به عنوان وجه امر به فهم ذکر کرده اند. بنابر این کلام مرحوم آخوند این است که اطلاق قضیه اقتضا می کند در جایی که اورعیت منشأ اقربیت به واقع نشود باز هم مرجّح باشد. جایی که افقهیت منشأ اقربیت به واقع نشود باز هم طریقیت داشته باشد. و اعدلیت همیشه اقربیت به واقع نمی آورد. در جایی که اقربیت به واقع هم نیاورد اطلاق دلیل اقتضا می کند که مرجّح باشد. و همین کشف می کند که تمام العله طریقیت و اقربیت به واقع نیست. البته یک ان قلت و قلت هایی اینجا ممکن است مطرح شود که شاید مثلا اقربیت به عنوان حکمت است نه علت است. حالا حکمت و علت تأثیر دارد یا خیر وارد این بحث نمی شویم و آن ادامه این بحث یعنی ان قلت و قلت هایی اینجا وجود دارد که با توجه به اینکه اصل این فرمایش را ما به گونه دیگری بحث را دنبال کردیم نیاز نمی بینم وارد آن ان قلت و قلت ها بشویم. این وجه اولی که فرمایش مرحوم شیخ داشتند که ما محصّل عرض ما این شد که ولو طریقیت تمام العله هم باشد برای مرجّحیّت، درجه خاص طریقیتی که در اوثق وجود دارد آن هم درجه ای که شارع آن درجه را تشخیص می دهد این وجه مرجحیت و ملاک ترجیح است. بنابر این ما در هیچ موردی این را نمی توانیم احراز کنیم عملا نمی توانیم از اوثقیت به سایر مزیت ها تعدی کنیم. همچنان که در اصل حجیت خبر واحد هم از وصف وثاقت یا عدالت نمی توانیم حجیت مطلق ظن و مطلق اماره را نتیجه گیری کنیم. این محصّل عرض دیروز ما. اما بیان دوم مرحوم شیخ. مرحوم شیخ می فرمایند تعلیلی که در روایت در مورد ترجیح شهرت و مجمع علیه ذکر کرده است، فان المجمع الیه لا ریب فیه، این تعلیل کاشف از این است که مطلق مزیت مرجح است. چون لا ریب فیه اگر مراد لا ریب فیه حقیقی باشد این چند مشکل دارد. مشکلش این است که اولا لازمه این مطلب این است که شاذ نادر آن که مقابل مجمع علیه باشد، لا ریب فی بطلانه باشد. وقتی که چنین هست دیگر ذکر حدیث تثلیث وجه ندارد. و حدیث تثلیث اصلا تکیه اش در آن شبهات هست. خب اصلا واضح است و علاوه بر اینکه اگر مراد از شهرت، شهرتی باشد که صحت حدیث را از جمیع جهات به دنبال دارد، دو تا حدیث نمی تواند با هم مشهور باشد در مقبوله بعد از این فقره انهما معا مشهوران را ذکر کرده است امثال این تعبیرات. پس بنابر این این قرائن و قرائن دیگری که ما قبلا هم اشاره به بعضی از آنها کردیم مثل اینکه تأخیر این از صفات راوی و سایر قرائنی که سابقا ذکر شد و مرحوم شیخ هم اشاره کردند اقتضا می کند که مراد از لا ریب فیه، لا ریب فیه مطلق نباشد. علی وجه الاطلاق و من جمیع الجهات نباشد. پس چیست؟ می گوید لا ریب فیه اضافی. یعنی در مجمع علیه ریبی که در شاذ نادر هست موجود نیست. از آن جهتی که در شاذ نادر ریب وجود دارد در مجمع علیه آن ریب نیست. بنابر این مراد لا ریب فیه اضافی است. لا ریب فیه اضافی که شد معنایش این است که در هر جایی که عدم ریب اضافی در یک حدیث باشد، آن مرجّح است. بنابر این نتیجه این می شود که نه تنها اماریت یک مزیّت منشأ ترجیح است اماریت یک شیئی برای باطل بودن دلیل دیگر هم منشأ می شود که این دلیل ترجیح داده شود ببینید یک موقعی اماره بر صدق یک دلیل را ما منشأ حجیت می دانیم یک موقعی اماره بر کذب دلیل دیگر را منشأ حجیت می دانیم. همین که اماره بر کذبی که در دلیل دیگر نیست در این دلیل موجود نیست همین مقدار کافی است. به تعبیر مرحوم شیخ لازم نیست که اقربیت عن الحق باشد. ابعدیت عن الباطل هم باشد کافی است. آن چیزی که ابعدیت عن الباطل دارد مقدم است. باطل ابعد باشد. ابعدیت عن الباطل به خاطر این است که اماره بطلانی که در دیگری هست در این نیست. این به خاطر اینکه لا ریب فیه را لا ریب فیه اضافی معنا می کنیم. مرحوم حاج شیخ اینجا یک پاسخی دارد حالا ما بحث هایش را قبلا مفصل کردیم من چکیده بحث های سابق را عرض می کنم یک سری بحث های جدید دارد که بیشتر روی آنها تکیه خواهم کرد. هر چند بحث های اصلی اش همان بحث هایی هست که قبلا بحث کردیم. ببینید مرحوم حاج شیخ اینجا می فرمایند که لا ریب فیه، لا ریب فیه علی وجه الاطلاق است و این مرجّح در واقع شهرت و مجمع علیه مرجّح نیست از باب تمییر حجت عن لا حجت است ولی نکات اصلی که مرحوم شیخ روی آن تکیه می کنند به خصوص نکته ای که اصلا حدیث تثلیث اینجا نکته اش چیست اگر قرار باشد لا ریب فیه، لا ریب فیه علی وجه الاطلاق باشد، حدیث تثلیث برای چه امام علیه السلام به آن استشهاد کرده اند؟

سؤال:

پاسخ: عرض کردم مرحم شیخ لا ریب فیه را لا ریب فیه اضافی می گیرند مرحوم حاج شیخ می فرمایند که لا ریب فیه، لا ریب فیه مطلق من جمیع الجهات است. و شاذ نادر هم لا ریب فیه بطلانه است. خب بحث این است که اگر یک چیزی لا ریب فیه بطلانه اولا اساسا دیگر بحث ندارد دیگر تعلیل نمی خواهد. یک چیزی که یقینا صحیح است یک چیزی که یقیفنا باطل است در تقدیم آن چیزی که یقینا صحیح است بر آن چیزی که یقینا باطل است بحث دار اصلا؟ خب آن که واضح است. اینکه امام علیه السلام اصلا آمده است حدیثی از پیغمبر را برای تقویت این مطلب ذکر کرده استحالا منهای حدیث تثلیث اصلا اینکه در مقام استدلال بر آمده است آن هم حدیث تثلیثی که تکیه حدیث تثلیث روی شبهات است. اینها خودش نشانگر این است که شاذ نادر جزو شبهات است. شاذ نادر جزء لا ریب فی بطلانه نیست. این چیزی که مرحوم حاج شیخ اینجا ذکر کرده اند مطلب ناتمامی است. مرحوم آخوند یک گونه دیگری پاسخ داده اند. ایشان فرموده اند که ما لا ریب فیه را علی وجه الاطلاق نمی گیریم. لا ریب فیه از جهت سند می گیریم. نمی گوییم لا ریب فی حدیث مجمع علیه سندا و دلالتا و جهتا که بگویید وقتی یک حدیث از همه جهات قطعی شد حدیث مقابلش بالاخره یک گیری دارد دیگر. بنابر این آن حجت نیست. بلکه از جهت صدور می گوییم. و ایشان نکته ای که روی آن تکیه می کنند این است روایت حیث اصلی اش که روایت شده است حیث صدوری آن است. اگر گفتند این روایت در آن شکی نیست، این روایت مسلم است، روایت مسلم است یعنی چه؟ یعنی صدورش مسلم است نه دلالت و جهت صدورش ما خود همین تعبیر می کنیم که این روایت مسلم است حتما لازم نیست اینها این روایت قطعی است لازم نیست قطعی من جمیع الجهات باشد. همین که قطعی من جهت الصدور باشد کافی است برای اطلاق قطعیت. بنابر این اگر این باشد نه کلام شیخ را ما پذیرفتیم که لا ریب فیه را اضافی گرفته است. اضافی معونه زائده می خواهد. حمل لا ریب فیه بر لا ریب فیه اضافی، نیازمند معونه زائده است و آن معونه زائده وجود ندارد علاوه بر اینکه اطلاق قضیه اقتضا می کند که لا ریب فیه را صدوری بگیریم چون اطلاق می توانیم لا ریب فیه را مطلق بگذاریم و لا ریب فیه صدوری را اراده کنیم. یک نکته ای هم وجود دارد این است که این جور تعلیلات ارتکازات عقلایی باید مساعد با آن باشد. اینکه مقطوع الصدور را از غیر مقطوع الصدور شارع تقدیم کند، نمی خواهیم بگوییم ارتکاز عقلایی به تثلیث می کند ولی ارتکاز عقلا با آن مساعد است. اما اگر یک چیزی هزار تا اشکال دارد و یک چیزی 999 تا اشکال دارد بگوییم این 999 اشکال دار را ترجیح دهید بر آن هزار تا. ارتکاز عقلایی با این مساعد نیست. این است که در عبارت مرحوم آخوند یک اشاره ای دارد می گوید که این را شما به معنای اضافی بگیرید و بگویید یک چیزی که در آن اشکال موجود در مقابلش نیست ولو کان فیه الاشکال، این تعبیر الاشکال مرحوم آخوند اشاره به همین می کند می گوید که اساس این تعلیل تعلیلی نیست که ارتکاز عقلا بپذیرد آن را. خود همین اقتضا می کند که ما لا ریب فیه را اضافی نگیریم. علاوه بر اینکه ذاتا حمل لا ریب فیه بر اضافی نیاز به معونه زائده و قرینه هست، نیازمند این است علاوه بر آن این نکته که تعلیل را به یک وجهی که ارتکاز عقلایی با آن مساعد است. استنکار عقلایی ندارد به آن حمل کنیم بسیار اولا است از آن چیزی که عقلائا استنکار دارد. این بیان مرحوم آخوند دارد. به نظر ما بیان، بیان تامی است و بیان درستی است و البته می گویم با بعضی از توضیحات بعضی از نکاتش از اشارات کلام مرحوم آخوند استفاده می شود با توضیحاتی که عرض کردم. بنابر این نتیجه این بحث این می شود که آن چیزی که منشأ یعنی یکی از مرجّحات قطع به صدور است و اولین مرجّح هم هست. مقطوع الصدور بودن اولین مرجّح است. عرض کنم مرحوم اینجا حالا یک فرمایشاتی در کلمات آقایان مرحوم نایینی و مرحوم آقا ضیاء و بعضی از آقایان دیگر است من اشاره ای به این فرمایشات کنم و بروم روی بحث بعدی. یک عبارتی در کلام مرحوم آقا ضیاء هست.

سؤال:

پاسخ: آن مهم نیست. مهم این است که به اصطلاح آن حالا مشهور را چه شهرت روایی بگیریم چه شهرت فتوایی بگیریم چه شهرت من جمیع الجهات بگیریم مانند مرحوم حاج شیخ، مهم این است که این شهرت آیا از همه جهات منشأ قطع به آن هست یا از جهت صدور فقط یا اصلا شهرت اضافی است؟ این سه احتمالی که در کلام مرحوم شیخ وارد شده است و مرحوم حاج شیخ در درر و مرحوم آخوند مهم این است که این سه دلیل حالا شهرت را هر جور هم بگیریم

سؤال:

پاسخ: عیب ندارد مجمع علیه بگیریم ولی مجمع علی صدوره، مجمع علی روایته، یا مجمع علی روایته و الفتوی به. آنها مجمع علیه اش خیلی دخالت در این بحث ندارد. اگر گفتیم مجمع علی صدوره قطع به صدور می آورد. اگر گفتیم مجمع علی صدوره و فتوی به و امثال اینها آن قطع به من جمیع الجهات می آورد.

سؤال:

پاسخ: نه قطع می آورد. حالا مرحوم شیخ نکته ای که می خواهد بگوید حالا اینجوری شما بفرمایید حالا بیان شما را من اینگونه چیز کنم که اگر قرار باشد که ملاک این باشد که یک نکته ای در این وجود دارد که در دیگری وجود ندارد لازم نیست که مجمع علیه باشد. تکیه بر اینکه فان المجمع علیه خصوصیت باید در مجمع علیه باشد. به تعبیر دیگر، یک نوع دخالت فی الجمله در حکم باید داشته باشد. مجمع علیه در اینکه یک لا ریب اضافی در آن تحقق داشته باشد دخالت در این ندارد. مجمع علیه بودن آن نه، آن که یک لا ریب اضافی وجود داشته باشد ممکن است مجمع علیه باشد یا نباشد. آن که مجمع علیه در آن دخالت دارد در قطع است حالا یا قطع به صدور کما علیه المرحوم آخوند یا قطع من جمیع الجهات کما اینکه مرحوم حاج شیخ تعبیر می کند امثال اینها. این خودش هم مؤید این مطلب هست که این مجمع علیه خصوصیت دارد و بیان مرحوم شیخ نا تمام است. به هر حال عرض ما این است که بیان مرحوم آخوند تام است و بحثی نیست. من حالا فقط یک اشاره به فرمایش مرحوم اقا ضیاء کنم فرمایش بقیه آقایان باشد جلسه آینده. مرحوم اقا ضیاء اینجا می گویند که لا ریب فیه حکمت است نه علت. یعنی فرق حکمت و علت هم این است که حکمت آن تعلیلی است که تطبیق آن بر مصادیق به عهده مکلّف واگذار نشده است. خود شارع تطبیقش را بر مصادیق عهده دار شده است. بنابر این یک کبری کلی که به مخاطب عرضه شده باشد برای عمل، از آن استفاده نمی شود. ولی علّت نه، از آن یک کبری مطوی استفاده می شود که همان منشأ معمم بودن علت می شود. این محصّل فرق حکمت و علت. مرحوم آقا ضیاء می فرماید که فان المجمع علیه لا ریب فیه هم همین جور است. بعد خود ایشان یک پاسخی می دهند این پاسخ حالا من این پاسخ را با یک اضافاتی عرض می کنم. اولا اصل اولی در تعلیلاتی که صلاحیت داشته باشد بر اینکه به عرف عرضه شود، یعنی عرف تطبیق مصداقش را عهده دار شدن اشکالی نداشته باشد این است که علت بگیریم و لا ریب فیه اگر لا ریب فیه من جهت الصدور مثلا بگیریم یا لا ریب فیه من جمیع الجهات بگیریم یا لا ریب فیه اضافی هر یک از آن معانی که اینجا وجود دارد هر یک از این معانی که وجود داشته باشد می شود به عرف عرضه کرد. می گوییم آن دلیلی که اشکالی دارد اشکال دلیل دیگر را ندارد آن را مقدم کن. معنایش این است که کلّ مزیه مرجحٌ. اشکالی دارد که ما این را به عرف عرضه کنیم؟ کما اینکه به مشهور نمی دانم اینها نسبت داده شده است که کل مزیه مرجح. اشکالی که ندارد. پس بنابر این علت بودن فان المجمع علیه لا ریب فیه هیچ اشکالی ندارد. هر یک از سه تا معنایی که وجود دارد قابل عرضه به عرف است. پس بنابر این اشکال ندارد. پس اصل اولی این است که اینها را علت بگیریم وجهی ندارد که حکمت بگیریم. این یک نکته علاوه بر این حالا نکته ای که عرض کردم علاوه بر این که مرحوم اقا ضیاء می فرماید که اینکه فان المجمع علیه لا ریب فیه را تحت حدیث تثلیث قرار داده شده است و مصداق حدیث تثلیث قرار داده شده است اقتضا می کند که این لا ریب فیه چیزی است که بر مکلّف واگذار شده است. آن حدیث تثلیث حلال بین و حرام بین و شبهات بین ذلک، این سه قسم به مکلف واگذار شده است. چه کسی برایش حلال بیبن هست؟ مخاطب. چه کسی برایش حرام بیّن هست؟ مخاطب. چه کسی در مورد شبهات باید احتیاط کند یا مستحب است احتیاط کند هم تشخیص موضوع آن با مخاطب هست هم حکمی که بر اینها بار شده است مخاطب باید بار کند. حلال بیّن را باید اخذ کرد حرام بیّن را باید ترک کرد و شبهات را خوب است که انسان در موردش احتیاط کند. همه اینها چیزهایی هست که مال مکلّف است. مجمع علیه لا ریب فیه وقتی از مصادیق آن حلال بیّن هست و شاذ نادر از مصادیق شبهات هست، این معنایش این است که این تعلیلات از باب علت است نه از باب حکمت. اگر حکمت باشد دیگر داخل در حدیث تثلیث نمی شود. خود همین اقتضا می کند که اینجا لا ریب فیه علت باشد نه اینکه حکمت باشد. آقا ضیاء با وجودی که این بیان را فرموده است این را به عنوان لو صلّحی می گوید که علی فرض تسلیم ولو به این بیان. کأنه ابتدائا بعد هم تکیه می کند که اگر متعدی قائل شویم، این فقط به مطلق قطع به صدور می شود تعدی کرد. به صورت اگری تعبیر می کند در حالی که طبق این توضیحاتی که خود ایشان فرموده اند نباید اگری بگوییم باید بگوییم که قائل به تعدی نسبت به مقطوع الصدور باید بشویم. اینکه حتی نسبت به مقطوع الصدور هم نخواهیم تعدی کنیم در این وجهی نیست. پس بنابر این تا اینجا به این نتیجه می رسیم که ما از فان المجمع علیه لا ریب فیه تعدی می کنیم ولی تعدی می کنیم به چه؟ به مطلق قطع به صدور. بنابر این شهرت را ما از آن القای خصوصیت می کنیم. شهرت خصوصیت ندارد مجمع علیه هم خصوصیت ندارد آن که اینها به اعتبار اینکه قطع به صدور ایجاد می کنند مرجّح هستند پس اولین مرجّح مقطوع الصدور بودن است. حالا یک سری نکات ریزی که در کلام بعضی از آقایان دیگر در مورد همین مطلب هست این را یکشنبه عرض می کنم عمده بحث سوم است که می خواهم آن را باز کنم چون یک سری بحث های جالب دارد که در مورد وجه سوم بعدا عرض خواهم کرد اقسام تعلیل و نحوه تعمیماتی که از تعلیل استفاده می شود را در جلسه آینده خواهم گفت.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محد